سخنرانی مسجد سید - اصفهان جلسه 15

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبين، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) [1]

سخن ما در مقامات علمی الهی بود که از وجود مسعود حضرت خاتم‌الأنبیاء ابوالقاسم محمّد9 ظهور و بروز کرده است. این پیامبر اُمّی، مدّعی شده است که نبوّتش و رسالتش عمومیت دارد. و این پیامبر9، برای جمیع طبقات از عالم و عامی، از حکماء و عرفا و فقهاء و محدّثین و مورّخین و اُدبا، برای تمام طبقات مختلفه علماء و برای عوام از مردم، حتّی مردمانی که بیابانی و کوهستانی هستند، بر همه این‌ها مبعوث است. کتابی هم که این پیامبر9 از جانب خدا آورده است، برای استفاده همه طبقات مردم است. این ادّعای پیغمبر9 است. علما خوب توجّه کنند! ادّعای این پیغمبر9 این است که من پیغمبر همگانی و همه زمانی هستم و این کتاب من هم برای بهره‌برداری همه طبقات مردم است.

لا محاله و ناچار، این کتاب از کتاب‌های بشری ممتاز خواهد بود. یعنی این کتاب، یک حقایق و بواطن پنهانی خواهد داشت که آن حقایق و بواطن پنهانی در کتاب‌های بشری نیست. من باب مثال عرض کنم: بشر که کتاب مینویسد، یا برای عوام است یا برای خواص. یک کتاب که هم عوام بیابانی و هم صدرالمتألهین شیرازی بتواند از آن استفاده کند، بشر نمیتواند چنین کتابی را بنویسد و ننوشته است. کتابی که بشر برای طبقه عوام مینویسد، مطالب سهل و ساده و آسان و مطالب پیش پا افتاده‌ای را خواهد نوشت. کتابی را که برای علماء مینویسد، ناچار باید مطالب علمی و حقایق فلسفی را در آن کتاب بنویسد. کتابی را که علما استفاده و بهره‌برداری میکنند، عوام چیزی

نمیفهمند. کتابی را هم که عوام بهره‌برداری میکنند در نظر علما قابل استفاده نیست. عیناً مانند گفتارهای بشری است؛ گفتار بشر، یا برای طبقه عوام است یا برای طبقه خواص. آن مقداری که مربوط به خواص است، عوام نمیفهمند، آن مقداری که مربوط به عوام است، خواص بهره‌برداری نمی‌کنند.

امّا قرآن عجیب است! این کتاب آمده است که همه طبقات از آن بهره‌برداری کنند. یعنی ابوعلیسینا که رئیس العقلاست، از این کتاب بهره بِبَرَد و آن مرد بیابانی و کوهستانی هم از این کتاب مستفید و بهرهمند شود. ادعای صاحب این کتاب این است و این کتاب را این چنین معرّفی کرده است.

آقایان اهل علم! این چنین کتابی قهراً و ناچاراً مُجمل خواهد داشت و مُبَین؛ محکم خواهد داشت و متشابه. آن مطالبی که برای خواص و دانشمندان روشن و محکم است، برای عوام مُجمل و متشابه است. در طبع این کتاب، اجمال و تبیین افتاده است. در طبع این کتاب، محکم و متشابه افتاده است. آن چه که برای عوام متشابه است، برای خواص محکم است و آن چه برای خواص محکم و مُبَین است، برای عوام مجمل خواهد بود. ناچار این کتاب باطن خواهد داشت. این کتاب، دو پوسته و سه پوسته و پنج پوسته می‌شود. این کتاب پردههای پنهانی خواهد داشت. آن پردههای پنهانی باید آشکار شود و آشکارکننده داشته باشد. در قرآن آن کسی که پردههای نهانی این کتاب را آشکار میکند به نام (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكتابِ) [2] نامیده شده است. همچنین در قرآن از آن‌ها با عبارت (الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ) [3] تعبیر شده است. به عنوان اشخاصی که استنباط می‌کنند و حقایق پوشیده را از این الفاظ بیرون میآورند، نامیده شدهاند. و برای این خواص، یک رمزهایی و کلیدهایی در قرآن نهاده شده است که به وسیله آن رمز و کلید، حقایق پنهانی را به دست آوردند. طبع این کتاب، این چنین خواهد بود. این یک مطلب اساسی است که اکنون عرض می‌کنم و خیلی مهم است و فضلاء توجّه دقیق‌تری کنند. قهراً این کتاب دارای یک حقایق تو در تویی خواهد بود، در عین این که ظاهرش آسان است.

مثلاً این آیه مبارکه را در نظر بگیرید:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) [4]

این عبارتی است که هر کس عربی بداند -خواه عرب باشد یا خواه درس ادبیات عرب را خوانده باشد- از این آیه بهره‌برداری میکند. معنی آیه این است که: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح

کردند، این‌ها بهترین خلق خدا هستند.» خیلی روشن و واضح و آشکار است و همه میفهمند. یا آیه شریفه:

(إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ) [5]

هر کس سواد عربی داشته باشد، از این آیه استفاده میکند. خدا میفرماید: «خدا به احسان و عدل امر میکند و از کارهای زشت و بد، نهی میفرماید.» در ظاهر، یک عبارت سادهای است که یک مطلب اخلاقی و یک مطلب اجتماعی از این آیه نمایان است. هر کس سواد عربی دارد و به این آیه مراجعه میکند، این معنی را برداشت میکند.

حال آیا مقصود خداوند از این دو آیه‌ای که خواندم، فقط همین است؟ و حقیقت پنهان و پوشیده دیگری ندارد؟ اگر برای خواص و دانشمندان حقیقت دیگری نداشته باشد، این آیه کهنه و ساده خواهد شد.

مثال دیگری بزنم که در آینده هم به درد کارمان می‌خورد. قرآن می‌فرماید:

(إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اثْناعَشَرَ شَهْراً في كِتابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ) [6]

این آیه عبارتش خیلی ساده است. عوامی هم که عربی بلد باشند، میتوانند از این آیه استفاده کنند. معنی آیه هم این است: «عدد ماه‌های سال در نزد خدا ، دوازدهتاست. خداوند روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، عدد ماه‌های سال را دوازده تا قرار داد. چهار تای آن‌ها محترم است. دین پابرجا، این است.» (ذلِک الدِّينُ الْقَيِمُ)، دین پابرجا، این است. که چی؟ که عدد ماههای سال دوازده‌تاست. (فَلا تَظْلِمُوا فيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ) در پایان می‌فرماید: «مردم، در این باره بر خودتان ستم نکنید.» این ظاهر آیه است. این ظاهر آیه را عوام از آن بهرهبرداری میکنند ولی خواص باید از این آیه یک حقیقت دیگری را بفهمند و الا این آیه برای خواص بیفایده خواهد بود.

مطلبی را برایتان بگویم که هم بخندید و هم مقدّمه‌ای برای مطلب من است. مرحوم فخرالاسلام که یک عالم نصرانی بود و مسلمان شد و الحق هم به اسلام خدمت کرده است، کتابی نوشته است که اخیراً در چند سال قبل در اصفهان طبع شد و چقدر خوب است که این کتاب تجدید چاپ شود. کتابی است بسیار مفید به نام کتاب «أنيس الأعلام». دو جلد است. آن جلدی که بر ردّ یهود و نصاری نوشته است، خیلی مهم است. کتابی در ردّ نصاری به این خوبی نوشته نشده است. در این جا یک قصّهای می‌نویسد. می‌گوید: یک زمانی که در استانبول بودم، در آن‌جا اعلامیهای پخش شد که یکی

از قسّیس‌ها یعنی یکی از کشیش‌های پیرمرد، می‌خواهد یک سخنرانی عمومی کند. مردم را برای استماع سخنرانی عمومی یک نفر کشیش دعوت کردند. من هم رفتم ببینم این کشیش چه می‌خواهد بگوید؟ نصارای استانبول، اعلامیه پخش کرده‌اند. هوا هم یک قدری نمناک بود. رفتم در آن محلّی که آن کشیش را میآورند. دیدم که کشیش را در طبقی گذاشتهاند؛ پیرمردی است، از کار افتاده و هفتاد هشتاد ساله. او را در یک طبقی گذاشته‌اند و نصاری او را با یک جلال و حشمتی سر یک چهار راه بزرگی آوردند. نصرانی‌ها هم دور او جمع شدند. استانبول، زبانشان ترکی است. آن کشیش هم ترک استانبولی بود. او را آوردند و در مجمع عمومی نگهش داشتند. دستش را بالای ابروانش برد و ابروهایش را بلند کرد و یک نگاهی کرد و شروع به سخن گفتن کرد. گفت: «یاغش یاغار یر یاش اولار» یعنی «باران میبارد؛ زمین، تَر میشود.» نصرانی‌ها هم کف زدند و گفتند: «این کشیش، راست میگوید! این کشیش، راست میگوید!» کشیش چشم‌هایش را روی هم گذاشت؛ طبق را حرکت دادند.

می‌گوید: با خود گفتم این که حرف نشد. «باران میبارد؛ زمین، تر میشود.» مگر باران که می‌آید، زمین باید خشک بماند؟ دنبالش رفتیم. او را در یک مجمع عمومی دیگر نگه داشتند. باز چشمانش را باز کرد و دهانش را باز کرد. حالا جمعیت انبوهی هم جمع شده‌اند. کشیش بزرگ نصرانی می‌خواهد دُر فِشانی و سخنرانی کند. دهانش را باز کرد و گفت: «قره تُیوخ، آغ یمور تا قُیار» یعنی: «مرغ سیاه، تخم سفید میکند.» پدرسوخته! پس باید تخم سیاه بکند؟! باز چشمانش را روی هم گذاشت و دهانش را بست و او را بلند کردند و به جای دیگر بردند. و همین طور او را چند جای دیگر بردند و از این مُهملات گفت و بعد او را به کلیسا بردند.

حالا این قصّه را برای چه گفتم؟ برای این مطلب گفتم که چرت و پرت‌هایی مانند: «باران میبارد؛ زمین، تر میشود»، «مرغ سیاه تخم سفید میگذارد»، «ریسمان دو سر را که بِبُرند، چهار سر پیدا میکند» و... مطالبی است که بچّه‌ها هم میدانند و ابراز و اظهار کردن آن، هیچ فایده‌ای ندارد.

حال اگر قرآن مقدّس در این آیه‌ای که خواندم، غیر از ظاهرش، باطن دیگری نداشته باشد، این آیه هم العیاذ بالله از قبیل گفتار همان کشیش خواهد بود. هر بچّهای میداند که یک سال، 12 ماه است. کدام خر گفته است 19 ماه است؟ کدام نافهم می‌گوید 13 ماه است؟ اصلاً قواعد طبیعت، ماه را دوازده تا کرده است. برج را هم دوازده تا کرده است. ماه، دوازده نوبت مانند صورت یار، قرصی نمایان و دلربا میشود و دوازده نوبت محاق پیدا میکند و تحت الشعاع خورشید گم می‌شود، و

دوازده نوبت مانند ابروی یار از افق غربی فرود می‌کند. این را هر بچّه‌ای هم میداند که دوازده بار که این چنین شد، دوره سال تمام است. دو اعتدال ربیعی و دو انقلاب ربیعی و خریفی که آمد، چهار فصل پیدا میشود. هر فصل هم سه برج بیشتر نیست و مجموعاً دوازده ماه می‌شود. از وقتی که تاریخ یاد میآورد، بشر، سال را به 12 قسمت تقسیم کرده است؛ چه از نظر سال هلالی و قمری، و چه از نظر سال شمسی و خورشیدی. تعداد ماه‌های سال را، گبرها هم دوازده تا می‌دانند. یونانی‌ها هم دوازده تا می‌دانند. اروپایی‌ها هم دوازده تا می‌دانند. آسیایی‌ها هم دوازده تا می‌دانند. عرب هم دوازده تا می‌داند. عجم هم دوازده تا می‌داند. هیچ کس نگفته است که سال 13 ماه است. این را همه می‌دانند. آن وقت (ذلِک الدِّینُ الْقَیِمُ)! دین پابرجا این است که سال را 12 ماه بدانی؟ این چه حرفی است! این، حرف خیلی ساده‌ای است به آن میخندند. مگر کسی سال را 14 ماه می‌داند که هر کس بخواهد 12 ماه بداند، او دین پا برجا دارد؟ الآن طبیعی‌ها و مادی‌گراها هم سال را دوازده ماه میدانند. منکرین خدا هم سال را دوازده ماه می‌دانند. اروپایی‌ها هم سالشان، دوازده ماه است. طبیعی و الهی و مليين هم دوازده ماه می‌دانند. هم یهودی‌ها، هم نصاری و هم مسلمان‌ها نیز چنین عقیده‌ای دارند. پس (ذلِک الدِّینُ الْقَیِمُ) معنا ندارد.

مسلّماً در این آیه، یک باطن دیگری پنهان است که آن باطنِ پنهانش را اشخاصی که (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکتابِ) هستند، می‌دانند. یعنی کسانی که علم کتاب در سینه آن‌هاست و کسانی که رموز قرآن و اسرار قرآن و مفاتیح غیب قرآن در سینه آن‌هاست، آن‌ها باطن این آیه را میدانند. آن‌ها چه کسانی هستند؟ اوّل، خود پیغمبر9 است.

کلیدهایش چیست؟ این جا چند کلمه بگویم، عیبی ندارد. آقایان! قرآن حروف مقطّعه دارد: (الم) [7] ، (المص) [8] ، (المر) [9] ، (کهیعص) [10] . هیچ فهمیده‌اید این‌ها چیست؟ همین‌ها برای علما هم متشابه است. همین‌ها، کلیدهایی است که برای (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکتابِ) محکم است، در عین این که برای ما متشابه است. برای ما مجمل است و برای کسانی که علم کتاب را دارند، مُبّین و واضح است. این حروفی که در این جا ذکر شده، بیربط که نیست! چرا گفته: (الر) [11] ، چرا نگفته: «الد»؟ چرا نگفته: «اجب»؟ چرا می‌گوید: (طه) [12] ؟ چرا نمی‌گوید «طی»؟ در آن عنایتی است. می‌گوید: (کهیعص) نمی‌گوید: «کعهصی». در ذکر این حروف، در ترتیب این حروف و در ترکیب این حروف، هزاران رمز و هزاران عنایت است. این پیغمبری که آمده و می‌گوید: من میخواهم دنیا را در دایره رسالت خودم بیاورم، من آمده‌ام که میرداماد، ستون حکمت

دنیا، کوه حکمت و فلسفه را دنبال خودم بیاورم، یاوه که نمیگوید! این (الر) را همین طور گُتره انداخته است؟ حاشا و کلا! پس در این‌ها یک عنایاتی است.

(کهیعص) که نازل گردید، بعد معلوم شد که اشاره به قصّه کربلا و یزید و هلاکت سیدالشهداء7 و عطش و صبر امام حسین7 دارد که این مطلب را امام زمان ارواحنافداه بیان فرمودند. [13] وقتی (حم @ عسق) [14] نازل شد، پیغمبر9 فرمودند: «فهمیدم! بلایی بر امّت من در فلان تاریخ نازل خواهد شد.» در یک جای دیگر، یکی از این حروف مقطّعه آمد. پیغمبر9 فرمودند: «فهمیدم.» جبرئیل گفت: «چه فهمیدی؟» فرمودند: «فهمیدم!»

البتّه جبرئیل معنای آن را نمیفهمید. جبرئیل مانند یک پیش‌خدمتی است که نامه را در کارتن میگذارند و به پیش خدمت میدهند و بعد او باید نامه را از این اداره به آن اداره ببرد. فهمیدید؟ از من سؤال شده بود که جبرئیل چه کاره است؟ حالا جواب می‌دهم. جبرئیل یک حامل وحی است، امّا خودش بی‌خبر است. مانند این که فرض کنید یک رئیسی یا یک بزرگی به بزرگ دیگری نامهای بنویسد. آن وقت این نامه در کارتن می‌گذارند و می‌دهند به پیش‌خدمت تا ببرد. پیش‌خدمت چه خبر دارد که این نامه چیست؟ جبرئیل هم عیناً همین طور است. خدای متعال این قرآن را به جبرئیل میدهد که «ببر و به پیامبر بده» ولی جبرئیل حقایق قرآن را نمیفهمد. چون او یک حامل وحی است؛ یک واسطه ابلاغ و یک واسطه تبلیغ است؛ بیش‌تر از این نیست. لذا وقتی آیه را برای پیغمبر9 خواند و ایشان فرمودند: «فهمیدم»، جبرئیل گفت: «چه فهمیدی؟» فرمودند: «فهمیدم.» او میفهمد، چون رمزها دست اوست. کلید رمزها را به او دادهاند.

فضلا، خیلی هستند. علی الله، میگویم دیگر! از حرف به حرف قرآن، مطلب بیرون میآید. ابنعباس اوّلین مفسّر اسلام است و در لسان سنّی‌ها، «حِبر امّت» تعبیر شده است. یک مدّتی خدمت امیرالمؤمنین7 درس تفسیر قرآن میخواند. میگوید: شبی به علی‌بن ابی‌طالب7 رسیدم و خدمتش بودم. گفتم: «یا علی! امشب قدری برایمان صحبت کن.» حضرت فرمودند: «بله، البتّه». شب‌نشینی خوب است، با رفقا نشستن و سخن گفتن، خوب است ولی نه سخن‌های یاوه و نه حرف‌های بی‌فایده. حضرت فرمودند: «چه کار کنیم؟» عرض کرد: «یک قدری تفسیر قرآن بگویید.» بسیار خوب! بنا شد امیرالمؤمنین7 تفسیر قرآن بگویند. از کجای قرآن شروع کنیم؟ از آن سورهای که مادر قرآن است؛ همه قرآن در رَحِم آن است؛ امّ الکتاب [15] است. کدام سوره؟ سوره مبارکه حمد.

سوره حمد دو مرتبه بر پیغمبر9 نازل شده است و لذا به آن «سبع المثانی» [16] می‌گویند. یعنی هفت آیه‌ای که دو نوبت بر پیغمبر9 نازل شده است و سوره عجیبی است، عجیب! اگر من بخواهم شرح این سوره را بگویم به جان خودم، بیش از ده شب طول میکشد. سوره عجیبی است. خواصّ عجیبی دارد. روایت داریم که اگر سوره حمد را بر مُرده بخوانید و زنده شود، تعجّب نکنید [17] و در این هم یک نکته‌ای است. آن نکته را هم بگویم، بخل نکنم! حضرت فرمودند: «تمام سوره‌های قرآن را که نگاه کنی، خالی از حرف «ف» نیست. هر سوره‌ای دارای حرف «ف» است». از سوره کوثر، سوره‌ای کوچکتر نداریم. حرف «ف» دارد. (إِنَّا أَعْطَیناک الْکوْثَرَ @ فَصَلِّ لِرَبِّک) [18] در کلمه (فَصَلِّ)، حرف «ف» دارد. سوره توحید، سوره کوچکی است و حرف «ف» دارد. (لَمْ یلِدْ وَ لَمْ یولَدْ @ وَ لَمْ یکنْ لَهُ کفُواً أَحَدٌ) [19] در کلمه (کفُواً)، حرف «ف» دارد. حضرت میفرمایند [20] : تمام سور قرآن، حرف «ف» دارد جز سوره «حمد». سوره حمد، حرف «ف» ندارد. اشاره به «فنا» ندارد. سوره بقا است؛ در آن، حرف فنا نیست، لهذا در چاق کردن بیمارها تأثیر دارد؛ حتّی در زنده کردن مرده‌ها تأثیر دارد. سوره حمد، سوره عجیبی است. و تمام حقایق و معارف قرآن در این سوره به نحو اجمال مندرج است. هر چه در قرآن است، اجمال آن در سوره حمد است. این هم یک موضوعی است که الآن وقت بحثش را ندارم. قرآن مفصّلات دارد، مجملات دارد، جوامع الکلم دارد؛ قرآن قبض و بسط دارد. این قرآن، چیز عجیبی است.

حضرت به ابن‌عباس فرمودند: «از سوره حمد شروع کنیم». سوره حمد، اولش (بِسْمِ اللهِ) است. از (بِسْمِ اللهِ) شروع کنیم، آیه اولش (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ) است. (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ) 19 حرف دارد. باء و سین و میم و الف و لام و ها و برو تا یاء و میم (الرَّحِیمِ). 19 تا حرف دارد. از حرف اولش یعنی باء (بِسْمِ اللهِ) شروع می‌کنیم. حضرت علی‌بن ابی‌طالب7 شروع کردند به سخن گفتن درباره باءِ (بِسْمِ اللهِ).

ارباب ما این است! ما بی‌خود دنبال علی‌بن ابی‌طالب7 ندویده‌ایم. با علی7 پسر عمو نیستیم، با ابوبکر و عمر هم پدرکشتگی نداریم. علی7 ملاست؛ ما هم دنبال ملا میرویم. علی7 اقیانوس علم است؛ ما هم تشنه علم هستیم. فهمیدید چرا دنبال علی7 را گرفته‌ایم؟ و الا نه با علی7 پسر عمو هستیم و نه با دیگران، پدرکشتگی داریم! حضرت امیرالمؤمنین7 در مورد باء (بِسْمِ اللهِ) سخن میگویند، آن هم برای چه کسی؟ برای یک کرد و کوَل؟ برای یک عامی نافهم؟ خیر! برای مثل ابن‌عباس که حبر امّت است. یک چنین شاگردی که دانشمندترین نفرات مسلمانان است، زیر دستش نشسته است. برای او دارد حرف می‌زند. منبری، یک وقت برای چهار تا عوام شلغم‌فروش حرف

می‌زند، یک وقت هم برای علما و فضلا حرف می‌زند. بین دو تا حرف زدن، تفاوت از زمین تا آسمان است. برای ابن‌عباس سخن می‌گویند در باء (بِسْمِ اللهِ). مگر «باء» هم حرف دارد؟ بله آقایان علما! یک رمزی را بگویم. «باء» به یک معنا «جیم» است، «باء» به یک معنا «جن» است، «باء» به یک معنا لفظ دیگری است. «باء» زُبُر و بینه دارد. «زُبُر» آن به تنهایی، یک حرف است، «بینه» آن به تنهایی، یک حرف دیگر است، «زُبُر و بیّنه»اش با هم، حرفی دیگر است. این یک روزنهای از یک گوشه از معانی «باء» بود که به شما دادم. باء» در ابتدا واقع شده باشد و در رتبه آحاد باشد، یک عدد دارد و یک حرف خاصی از آن بیرون میآید. اگر در رتبه دوم باشد که رتبه دهگان و عشرات است، یک حرف دیگری از آن بیرون میآید. «باء» اشاره به مبدأ یکی از اسماء ربوبی است؛ مثل «باریٔ». این دو چشمه حرف در حرف «باء» است که من اشاره کردم. به جان خودم، ده چشمه آن را میتوانم بگویم.

اصلاً کجا هستید؟ یک علمی است به نام «علم نقطه». در 40 سال قبل من کتابی را گیر آوردم از یک کتاب‌فروشِ کهنه‌فروشی خریدم. در حدود 4 عباسی خریدم؛ یعنی از یک قران، یک خمس کمتر. وقتی به خانه بردم، دیدم این کتاب در علم نقطه است. باور بفرمایید بیش از چند شب، هر چه فکر کردم که مطالبش را در آورم، نتوانستم. چون ملای آن علم نبود و خودم هم سر در نمیآوردم، بالاخره کتاب را روی هم گذاشتم و بردم به کتاب‌خانه آستانه رضوی تقدیم کردم تا آن جا بماند. شاید یک وقتی کسی اهل علم نقطه باشد، از آن کتاب بهره‌برداری کند. خود «نقطه»، علم دارد. اگر باور ندارید پیش رمّال‌های واقعی بروید، ببینید این‌ها در علم نقطه چه می‌گویند. نقطه در «خانه باد» باشد چه حکمی دارد؟ در «خانه آتش» باشد چه حکمی دارد؟ در «خانه خاک» باشد چه حکمی دارد؟ سیر نقطه و حرکت نقطه از خانه به خانهای دیگر، چه حکمی دارد؟ اصلاً خود نقطه، یک علمی دارد. حضرت علی7 در «باء» (بِسْمِ اللهِ) صحبت کرده، نه در نقطه باء (بِسْمِ اللهِ)! مثل این که ابن‌عباس هنوز اهلیت و استعداد علم نقطه را نداشته، بلکه فقط استعداد علم حروفش را داشته است.

حضرت باقر7 میفرماید: اگر حَمَله علم پیدا میکردم، اگر شاگردان بااستعداد چیزفهم پیدا میکردم، من از لفظ «الصَّمَدُ» در آیه (اللهُ الصَّمَدُ) [21] که پنج حرف الف و لام و صاد و میم و دال است، آن‌قدر مطلب بیرون میریختم که هفتاد شتر، کتاب‌هایش را بار کنند. آن‌قدر میگفتم و صدها کتاب مینوشتم که هفتاد شتر، آن را بار کنند. [22] ایشان، این همه مطلب را از کجای لفظ «الصَّمَدُ» در می‌آورند؟ مطالب را از خود حروف، ترکیب حروف و بسط و قبض حروف در می‌آورند. آه آه!

یک حرف‌هایی در علم حروف و علم تفسیر هست که حالا من نباید بگویم! گوشه و کنار، فضلایی هستند که می‌فهمند چه می‌گویم. حروف، بسط دارد، قبض دارد، بینه دارد، زُبُر دارد، تأویل دارد. آه آه! آن وقت علی‌ابن ابی‌طالب7 از سر شب شروع کرد در تفسیر باء (بِسْمِ اللهِ) سوره الحمد. (بِسْمِ اللهِ) هر سوره‌ای، به تناسب خود آن سوره یک معانی مخصوصی دارد. فضلا! توجّه کنید. (بِسْمِ اللهِ) ابتدای سوره حمد، یک اسراری دارد؛ (بِسْمِ اللهِ) ابتدای سوره بقره اسرار دیگری دارد؛ (بِسْمِ اللهِ) ابتدای سوره آل‌عمران اسراری دیگر دارد. حروف این‌ها هم، اسراری دارند. این‌ها را چه کسی می‌فهمد؟ حضرت علی7 می‌فهمد. شترچران‌ها چه می‌فهمند؟

میان عاشق و معشوق رمزي است

چه داند آن که اُشتر ميچراند؟

افراد دیگر، اشترچران بودند! ابن عباس گفت: از سر شب شروع کردن به گفتن باء (بِسْمِ اللهِ). گفت و گفت و گفت؛ نزدیک بود که طلوع فجر شود. اگر شب‌های زمستان بوده که اصلاً طولانی بوده است. طلوع فجر نزدیک شد. علی7 بلند شد به کارهای خودش برسد و مطلبش ناقص و ناتمام ماند. [23] قرآن این است. کجا هستید؟

حرف قرآن را مدان که ظاهر است زیر آن باطن، یکی بطن دگر

زیر ظاهر باطنی هم قاهر است همچنین تا هفت بطنش، ميشُمَر

مثالی بزنم تا بچّه‌ها بفهمند چه می‌گویم! بادام را دیده‌اید؟ چیز خوبی هم هست. این بادام، یک پوسته‌ای دارد. پوسته‌اش را که می‌شکنی، یک مغزی از آن در می‌آید که چه قدر آن مغز خوشمزه است؛ علاوه بر آن، مقوّی و مبهّی و مشقّی و مصفّی خون هم هست. مغز بادام، خیلی خوب است. آن وقت اگر مغز بادام را بکوبی، یک روغنی از آن در میآید. آن روغن، صفراء را برطرف میکند؛ سینه روضه‌خوان‌ها و حنجره‌شان را صاف می‌کند. آن روغن، به هزار درد می‌خورد! این روغن را دیدی؟ این روغن را در دستگاه‌های قرع و انبیق میبرند و از آن اسانسی میگیرند. هر یک نخود از این اسانس به اندازه دو سیر روغن بادام خاصیت دارد؛ و هر یک سیر روغن بادام هم، به اندازه ده سیر خود مغز بادام خاصیت دارد. مغز، روغن و اسانس، توی در تو است.

قرآن هم، همین طور است. قرآن، یک ظاهری دارد. این ظاهر را هر که عربی بداند، نوعاً می‌فهمد. توی این، یک روغن است. در آن روغن، یک اسانسی است. در آن اسانس، باز چیز دیگری است. این‌ها را چه کسی میداند؟ آن کسی که دستگاه لابراتواری قرآن در دست اوست؛ آن

کسی که دستگاه قرع و انبیق قرآن در دستش است؛ آن کسی که مفاتیح و کلیدهای رموز و حقایق قرآن در دست اوست. او کیست؟ در درجه اوّل، خود حضرت خاتم‌النبیین، محمّد9 است. (عَلَّمَک ما لَمْ تَکنْ تَعْلَمُ) [24] ، (أَ لَمْ نَشْرَحْ لَک صَدْرَک) [25] . سینه پیغمبر9 را به حقایق قرآن منشرح کردند.

این‌جا یک نکته بگویم. آیا شما فکر می‌کنید این قرآن برای بنده و شما آمده است؟ حواستان پرت است! ما، کی هستیم؟ ما، شلغم هم نیستیم! آیا این کلام الهی، برای من و شما تجلّی شده است؟ خیر!

یک سفره‌ای پهن میکنی و یک آیةالله را هم دعوت میکنی. بوقلمون می‌آوری و خروس لاری می‌کشی و فسنجون و انواع خورشت‌ها را درست می‌کنی. رزقکم الله و جمیع المؤمنین و المؤمنات! به دنبال آن، عصابردار و عبابردار و نعلین جفت‌کنِ آیةالله یعنی اطرافیان ایشان هم میآیند. مکبّرِ سر نماز ایشان هم می‌آید. واعظ سر نماز ایشان هم می‌آید. همه این‌ها دور سفره میآیند؛ می‌نشینند و میخورند. مگس‌ها هم سبیل‌هایشان را چرب میکنند. زنبورها هم بهره می‌برند. مرغ‌های توی خانه هم از این سفره نتیجه می‌برند؛ دانه‌های برنج پیش آن‌ها ریخته می‌شود. سگ‌های در خانه هم از استخوان‌ها پر گوشتش بهره میبرند. حالا آیا تو برای سگ‌ها و مرغ‌ها و زنبورها و مگس‌ها، سفره را چیده‌ای؟ ابداً! تو سفره را برای عصابردار و عبابردار و فانوس‌کش آقا پهن کرده‌ای؟ ابداً! سفره مال آقاست. روی گل سر آقا، دیگران هم بهره‌برداری می‌کنند.

قرآن، سفره خدا برای خاتم‌الأنبیاء9 است. کجا هستید؟ اولین نظر قرآن، تربیت خودِ پیغمبر9 است. خود پیغمبر9 فرمودند: «أَدَّبَنِی رَبِّی فَأَحْسَنَ تَأْدِیبِی» [26] . فرمودند: «أَنَا أَدِیبُ اللهِ وَ عَلِی أَدِیبِی» [27] . این‌ها روایت‌های صحیح است. فرمود: «من تربیت شده خدا هستم و علی7 تربیت شده من است. من شاگرد خدا هستم، علی7 شاگرد من است.» فرمود: «خدای من، مرا تأدیب کرد، تربیت کرد، نیکو تربیت کرد.» چه طور آقا؟ فرمود: « در قرآن به من فرموده است: (خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ) [28] ». معلوم میشود در درجه اوّل، قرآن برای تربیت خود پیغمبر9 است. برای تکمیل خود پیغمبر9 است. خود پیغمبر9 باید از قرآن بهره‌برداری کند. در مرتبه دوم، علی7 باید بهره‌برداری کند. در مرتبه سوم باید اولادهای معصومینِ علی7 بهره‌برداری کنند. چهارم باید اولیاء و دانشمندانی که در طریق هدایت اسلام هستند، بهره‌برداری کنند. همین طور میآید و میآید تا به ما مگس‌های دور کاسه شیرینی پیغمبر9 می‌رسد تا ما هم از قرآن بهره‌برداری کنیم.

من یک ماه در قرآن حرف دارم. خیال نکنید فقط همین است که گفتم! غافل هستید که این قرآن چیست! حرف به حرف قرآن، رمز علمی دارد. خیال کردید مانند کتاب تورات یهودی‌هاست؟ خیال کردید مانند انجیل پوسیده نصرانی‌هاست؟ خیال کردید این کتاب مانند کتب انبیای قبل است؟

این قرآن، تجلّی خود خداست، در مرتبه اوّل بر حضرت خاتم الانبیاء9. طه! ای طیب! ای طاهر! ای ماه شب چهارده توحید! «ط» برابر نُه و «ه» برابر پنج است که در مجموع میشود چهارده تا. ای «طاهر»ی که به هویت حق، طیب و طاهر شدهای! همین «طه»ی تنها، هزار معنا دارد. التفات فرمودید؟

این رموز و اسرار که حقایق و بواطن قرآن را به وسیله آن رموز، بیرون می‌کشند، در سینه پیغمبر9 است. پیغمبر9 هم آن اسرار را در سینه علی7 گذاشته‌اند که به همین وسیله، علی7 را بلند کنند. پیغمبر9 میداند که بعد از رحلت ایشان، لوطی‌های ریشْ حنایی ته عرق‌چینی تسبیح به دست چه میکنند! که به نظر بنده، این لوطیها از قمه‌بندهای و قداره‌بندهای سیبیلوی ریش‌تراشیده شراب‌خور عربده‌کش الواطتر هستند! من آن قداره‌بندها را لوطی نمیدانم. آن که شراب میخورد، سیبیلش را چخماقی می‌کند، قدّاره‌اش را به دستش می‌گیرد، دَم میدان شاه، عربده می‌کشد، این لوطی نیست. این آدمِ خیلی صافی است؛ به جهت این که حقیقت خودش را آشکار کرده است. میگوید «من این هستم! من آدمکش هستم. آهای سیاهی! جلو نیا که می‌زنمت.» خدا پدرت را بیامرزد که حقیقت خودت را آشکار کردی! من اگر می‌توانم با تو گلاویز بشوم جلو میآیم؛ اگر نمی‌توانم، از پنجاه قدمی، راهم را عوض میکنم و می‌روم و جانم را حفظ می‌کنم. این، آدم سادهای است. ولی لوطی، آن است که ریش میگذارد و خنجرش زیر ریشش است. لوطی آن است که تسبیح تربت در دست میگیرد و هفت‌تیرش در تسبیحِ تربتش است. لوطی آن شخص ته عرق‌چینی است که صورت سالوس و ریا برای گول زدن مردم درست کرده است؛ برای این که مردم او را آدم خوبی بدانند و قیم صغیرشان بکنند. او هم بعد از مرگ آن متوّفی، هم صغیر را بخورد، هم ننه صغیر را بخورد و هم مال صغیر را بخورد! این شخص، لوطی است. لوطی، آن سالوسِ ریاکاری است که ریش حنایی درست می‌کند و ته عرق‌چین می‌گذارد که مردم به او خوش‌بین بشوند و بروند از او جنس بخرند؛ تا او هم در هر تومان، 2 قران به آن‌ها گران‌تر بفروشد و مردم نفهمند. لوطی، چنین شخصی است.

یک چنین لوطیهایی بعد از پیغمبر9 پیدا شدند و علی7 را خانه‌نشین کردند. پیغمبر9 این‌ها را میدانستند. می‌دانستند که لوطی‌ها جمع می‌شوند و علی7 را خانه نشین میکنند و منبر و محراب را می‌گیرند. برای این که علی7 را بر پا بدارد، چه کار کردند؟ علم قرآن را در سینه علی7 گذاشتند تا هر کس که قرآن را بخواهد و حقایق قرآن را بخواهد بداند، حقایق قرآن و علوم مخفی قرآن را جز در دست علی7 و در نزد علی7 نیابد. برای رسیدن به حقیقت قرآن، علی7 را به مقام خلافت بگمارند و ایمان به علی7 بیاورند.

پیامبر9 علوم قرآن را در سینه علی7 قرار دادند.

(بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ في صُدُورِ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) [29]

پیامبر9 علوم قرآن را در سینه علی7 گذاشتند و حضرت علی7 هم این علوم را در سینه بچّه‌هایشان گذاشتند.

آقایان! لهذا وقتی پیغمبر9 خواستند بروند، چه گفتند؟ یک حدیثی است که فریقین نقل کرده‌اند. پیغمبر9 فرمودند:

«إِنّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَداً وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.» [30]

من میروم و دو تکیه‌گاه و دو شیءِ نفیسِ مهمّ بزرگ گذاشته‌ام که تکیه‌گاه شما باشد. این‌ها از هم جدا نمیشوند. به هر دو که چسبیدید، به راه وارد شده‌اید. اگر به یکی چسبیدید و دیگری را رها کردید، گمراه شده‌اید. آن دو، یکی قرآن است، یعنی ظاهر قرآن؛ دیگری عترت، که باطن قرآن است.» مُراد از عترت که گوشت و پوست نیست! مردم را به گوشت و پوست علی7 نسپردند. مردم را به گوشت و پوست امام حسن7 و امام حسین7 نسپردند. مردم را به روحانیت علمی علی7 و به روحانیت علمی بچّه‌های معصوم علی7، یعنی حسنین8 و حضرت سیدالساجدین7 و سایر ائمّه: تا الآن حضرت بقیةالله ارواحنافداه سپردند. چون این‌ها حامل باطن قرآن هستند. این‌ها عالم به علوم قرآن هستند. چون مفصّلات قرآن در سینه این‌هاست. قرآن، مجمل است؛ مفصّل آن در سینه این‌هاست. قرآن، مطلق دارد؛ مقیدات آن در سینه این‌هاست. قرآن، عام دارد؛ مخصّصات آن در سینه این‌هاست. قرآن، مجاز دارد؛ قرائن مجازش در سینه این‌هاست. قرآن، ضرب امثال دارد؛ بیانش در سینه این‌هاست. قرآن، کنایات دارد. قرآن، استعارات دارد. قرآن، تشبیهات دارد. قرآن، ضرب امثال دارد. قرآن، قصص و حکایات دارد. قرآن، احکام مفصّله عقلی و احکام مفصّله فرعی

دارد. این‌ها کجاست؟ همه این علوم در سینه این‌هاست. خود قرآن میگوید: (وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذينَ يسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ) [31] ، یعنی: «اگر آن را به اولی‌الامر رد کنند، آنان استنباط میکنند.» آن اولی‌الامری که استنباط می‌کنند چه کسانی هستند؟ آن دوازده وصیی که پیغمبر9 تعیین فرمودند چه کسانی هستند که ما هم آن دوازده نفر را تبعیت کنیم؟ تمام علوم قرآن در سینه ائمّه: است. علوم، صورت قبض و صورت بسط دارد. صورت جُملی و اجمالی دارد، صورت تفصیلی دارد، صورت جمعی جُملی دارد. پیغمبر9 فرمودند: «أُوتِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ» [32] . جملههای جمعی دارد که از هر جملهای، جمله‌های مفصل دیگری بیرون میآید. (وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يؤْمِنُونَ) [33] به خود قرآن قسم، من خودم میتوانم هزار باب علم قرآن را اشاره کنم. از قرآن چه فهمیده‌اید؟ بدانید که قرآن سه جور علم دارد: علم جمعی جُملی، علم اجمالی و علم تفصیلی. تفصیلات علم قرآن در سینه پیغمبر9 و ائمّه: است و مجملات آن، در ظاهر قرآن است.

یک نکته برایتان بگویم که همه بفهمید. نماز یکی از احکام اسلام است. قرآن هم گفته است. قرآن چه گفته است؟ قرآن گفته است: (أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ) [34] همچنین قرآن گفته است: (أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً) [35] . قرآن فقط همین را گفته و توضیح بیشتری نداده است. گفته است: صبح باید نماز بخوانید، ظهر و عصر هم نماز بر شما واجب است، همچنین شب هم لازم است نماز بخوانید. اما نماز چیست؟ تفصیل نماز چیست؟ جایی از ظاهر قرآن به این مطالب اشاره نشده است. کجای قرآن دارد که اوّل نماز بگو: «الله اکبر»؟ کجای قرآن دارد که در دو رکعت اول، سوره «حمد» را بخوان؟ کجای قرآن دارد که در هر رکعت، 2 تا سجده بکن؟ کجای قرآن دارد که ذکر سجده تو در نماز چه باید باشد؟ نماز، چهاهزار مسأله دارد. مرحوم شهید، یک کتاب به نام «الفية» نوشته و یک کتاب دیگر به نام «نفلية» نوشته است. مرحوم شهید، هزارمسأله واجب نماز را در «الفیه»اش ذکر کرده است. این‌ها در کجای قرآن است؟ از کجا بیرون می‌آورید؟ این مفصّلات در سینه پیغمبر9 و سینه یاران و اصحاب خاص پیغمبر9، یعنی اوصیای پیغمبر9 است و از آن جا بیرون آمده است.

یک کلمه و پرده بالاتر بگویم. چه علمای شیعه و چه علمای سنی، نمیتوانند تنها به قرآن، یعنی به ظاهر قرآن قناعت کنند. کلمهای که شیخ دومشان گفت: «حسبُنا كتابُ الله»، غلط است. من مذهبم را که نمیتوانم از دست بدهم. برادران مسلمان اهل تسنّن ما، برادر ما هستند. خونشان محفوظ، مالشان محفوظ، جانشان محفوظ و بدنشان طاهر است. به آن‌ها زن میدهیم و از آن‌ها زن می‌گیریم. از آنان

ارث می‌بریم و آن‌ها نیز از ما ارث میبرند. هر کس بخواهد با برادران مسلمان ما دشمنی بکند، ما پشت برادران مسلمانمان هستیم و پدر آن دشمن را در می‌آوریم. این‌ها در جای خودش درست! امّا بچه‌های نافهم! سیاست را با دیانت مخلوط نکنید. ما پنج برادریم: جعفری، حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی. همه ما از یک پُشت هستیم، از پشت خاتم‌الأنبیاء9.

ما پنج برادریم و از يك پُشتيم چون فرد شويم، در نظرها عَلَميم

در پنجه روزگار، پنج انگشتيم چون جمع شويم در دهن‌ها مُشتيم

هر که به برادران مسلمان ما، بخواهد تعدّی کند یا جسارت کند، ما با تمام قوا علیه او قیام می‌کنیم. این به جای خودش درست است امّا این دلیل نمی‌شود که ما حقّ و باطل مذهب را بیان نکنیم. بچّه‌های نافهم! پس اعتقادات بچّه‌ها و معتقدات جوانان ما، کجا باید حفظ شود؟ پس کجا باید گفته شود که «مذهب حق، مذهب جعفری است نه مذهب حنفی»؟ چرا باطل را به حقّ مخلوط می‌کنید؟

«حسبنا کتاب الله» که شیخ دوم گفت، غلط است. بی‌ربط گفته است. ظاهر کتاب خدا برای ما کافی نیست. خود خلیفه دوم، به همین کتاب خدا قناعت نکرد. خود او به کلمات پیغمبر9 استدلال کرد. وقتی در سقیفه بنیساعده، انصار خواستند خلافت را بگیرند، گفتند: «در رشد اسلام، ما زحمت کشیده‌ایم؛ اسلام را ما رواج داده‌ایم؛ اسلام را ما تقویت کرده‌ایم؛ پس حقّ خلافت مال ماست». خلیفه دوم از جا بلند شد و گفت: «شماها حقّ خلافت ندارید.» گفتند: «به چه دلیل؟» گفت: «به دلیل آن که پیغمبر9 فرموده است: «الائمّةُ بعدی مِنْ قُرَیش» [36] ، پیشوایان دین بعد از من، باید قُرَشی باشند و شما قرشی نیستید. شما مدنی هستید. ما مکی‌ها، «قُرَشی» هستیم.» چرا به آیه قرآن تمسّک نجست؟ چرا به کلام پیغمبر9 استناد کرد؟ اگر «حسبنا کتاب الله» درست است، چرا این جا از کتاب الله، دلیل نیاورد؟

فضلا! می‌فهمید؟ طلبه‌ها! می‌دانید چه می‌گویم؟ آگاه باشید! مذهب را حفظ کنید! عقیده را با منطق حفظ کنید. منطق اعتقادی را بگویید. من این‌قدر که در مقابل علامه مجلسی; خاضع هستم، میدانید برای چیست؟ نه برای آن که شیخ‌الاسلام صفویه بوده است؛ برای این است که این بزرگوار، معتقدات شیعه را روی مبانی و اسانید و مسانید محکم، جمع آوری کرد و حفظ کرد. خدا به حقّ محمد9 و آلش:، از مجلس ما، طبقات انوار را به روح مطهّر ایشان و پدرش عطا فرماید.

به هر حال، ظاهر کتاب خدا کافی نیست. مجمل است، مُبَین میخواهد. ما اگر بخواهیم تنها به ظاهر قرآن قناعت کنیم، هیچ حکمی از احکام را نمیتوانیم به دست آوریم. کجای قرآن دارد که زکات چند

نصاب دارد و نصاب‌های زکات، چیست؟ کجای قرآن دارد که مناسک حج چیست؟ کجای قرآن احکام دِماءِ ثلاثه زن‌های ما را دارد؟ کجای قرآن، احکام ابواب معاملات از قبیل: تجارات، رهن، بیع، اجاره و سایر موارد را دارد؟ کجای قرآن احکام قصاص و دیات را دارد؟ احکام صید و ذباحه را دارد؟ علوم قرآن، در باطن قرآن است و باطن قرآن، سینه پیغمبر9 و ائمّه هدی: است.

هوشیار باشید! مذهب را خراب نکنید! معتقدات مذهب را بر اساس منطق، هم بدانید و هم جوانان را آگاه کنید.

(وَ لَقَدْ جِئْناهُمْ بِكِتابٍ فَصَّلْناهُ عَلى عِلْمٍ) مفصّلات علم قرآن کجاست؟ مفصّلات علم قرآن، دهان علی7 است. قربان خاک پای قنبرش بروم! مفصّلات قرآن، سینه امام حسن7، سینه امام حسین7، تا برسد به باقرین و صادقین8، تا برسد به حضرت رضا7 و تا برسد به امام زمان7 که ان شاء الله بیاید و حقایق قرآن را آشکار نماید. علم، 27 حرف است. تاکنون 2 حرف آن آشکار شده است. امام زمان7 باید بیاید و 25 حرف دیگرش را ابراز بدارد.

این قرآن، ظاهری دارد و باطنی. قرآن، تُخُوم دارد. قرآن، مُطَّلَع دارد. این‌ها را پیغمبر9 و ائمّه: گفته‌اند. ظاهر قرآن انیق است، باطنش عمیق است. قرآن، اشارات دارد. قرآن، عباراتی برای عوام دارد؛ اشاراتی برای خواصّ دارد. قرآن، برای حکماء رموز دارد؛ برای اولیاء اسرار دارد. همه این‌ها در روایات است. این مطالب را پیغمبر9 و علی7 می‌گویند. اگر کسی بخواهد بداند علوم قرآن چیست، باید به روایات مراجعه کند، چون همه در روایات است. علوم قرآن، یک شعله حجازی است که اوّلش، اوّل بعثت پیغمبر9 بود که از کوه حراء آمد و (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّک الَّذِی خَلَقَ) [37] را خواند و آخرش، سال 260 هجری بوده که حضرت امام حسن عسکری7 چشم روی هم گذاشت. در این 273 سال، آنچه که از دهان پیغمبر9 و یازده امام: درآمده است، مجموع این‌ها علم قرآن است. نهایت این که قبض دارد و بسط دارد. قبض آن، ظاهر قرآن و بسط آن، فرمایشات پیغمبر9 و ائمّه: است.

آن مدّعیان دیگر خلافت، در علوم قرآن فرمایشی نداشته و ندارند و الا آن‌ها را هم ما می‌گفتیم. ما که با کسی دشمنی نداریم. شما را به خدا قسم، ببینید از حضرت عثمانِ ذوالنورین داماد پیغمبر9 چه مطلبی در ابواب قرآن آمده است؟ تأویل کدام آیه را بیان کرده است؟ باطن کدام آیه را ذکر کرده است؟ سِرّ و رمز کدام آیه را گفته است؟ اشارات و کنایات کدام آیه را بیان کرده است؟ عثمان، کجا ضرب و امثال قرآن را فهمیده که چیست؟

همه این‌ها را علی7 و بچّه‌های علی: میدانند و ما از همین راه، علی7 را به امامت میشناسیم. آقایان! به اتّفاق فریقین آن کسی که تمام آیات قرآن را میداند و میداند هر آیه، چه وقت و کجا نازل شده و شأن نزول و رمز و سِرّ و اشاره‌اش چیست، غیر از علی‌بن ابی‌طالب7 کسی دیگر نیست. هیچ کس! علی7 قرآن را با تمام شؤون و خصوصیاتش جمع کرد. بعد از پیغمبر9، می‌خواستند قرآن را جمع کنند. این قرآن در زمان پیغمبر9 جمع نشد. بلکه قرآن بعد از پیغمبر9 جمع شد. این مطلب را امّ‌المؤمنین عایشه فرموده‌اند! من نمی‌خواهم روایات شیعه را در این باب بگویم. بروید به صحیح بخاری مراجعه کنید که بهترین کتاب آن‌هاست. از امّ‌المومنین عایشه نقل می‌کند که امّ‌المومنین عایشه گفته است: «قرآن در زمان پیغمبر9 جمع نشد.» بعد از پیغمبر9 آمدند و قرآن را جمع کردند. آن‌ها به نزد علی‌بن ابی‌طالب7 آمدند و گفتند: «قرآنت را بده.» حضرت فرمودند: «این قرآن با من است و من هم با این قرآن هستم. اگر این قرآن را میخواهید، من باید روی منبر بروم. اگر منبر را کسی دیگر میخواهد برود، من باید در خانه بنشینم و قرآن هم پیش من باشد». به غیر از علی7، هیچ‌کس آیات قرآن را «عَلی ما اُنْزِل» جمع نکرده است، به غیر از علی7، هیچ‌کس شأن نزول قرآن را نمی‌داند. به غیر از علی7، هیچ‌کس تفسیر صحیح و تنزیل صحیح قرآن را نمیداند. به غیر از علی7، هیچ‌کس تأویل و باطن قرآن را نمیداند. بعد از ایشان هم فقط بچه‌های علی‌بن ابی‌طالب7 یعنی ائمه:، علوم قرآن را می‌دانند.

علوم قرآن چیست؟ علوم قرآن یعنی آن چه که از دهان پیغمبر9 تا دهان امام حسن عسکری7 بیرون آمده است؛ مجموع این‌ها می‌شود علوم پیغمبر9 و علوم قرآن. پیغمبر9 برای حقّانیت خودش به این علم الهی استدلال کرد.

روایات را نگاه کنید. خود ائمّه:، به طور صریح و مکرّرگفته‌اند که ما هر چه داریم از پدرمان داریم؛ از جدّمان پیغمبر9 داریم. علی‌بن ابی‌طالب7 می‌گوید: «من هرچه دارم از پیغمبر9 دارم، پیش معلّم دیگری نرفته‌ام درس بخوانم.» اصلاً معلّمی نبوده است! پیغمبر9 هم یک جوان اُمّی بود که چهل سال مانند سایر مردم زندگی میکرد. یک مدّتی، گوسفندهای خودش و عمویش ابوطالب را میچراند. یک مدّتی هم با عمویش ابوطالب، به سفر رفت و تجارت کرد. بقیه‌اش را میان مردم، مثل سایر مردم زندگی میکرد. به قول فُکلی‌ها، این بیوگرافی ایشان بود؛ این سیره پیغمبر9 و روش پیغمبر9 در زندگی‌اش بود. ولی ناگهان و یک‌مرتبه پیامبر9 آمده و این شعله حجازی و این علم حجازی او، دنیا را پُر کرده است و این علوم، از دهان این پیغمبر9 و شاگردان ایشان یعنی ائمّه: در آمده است.

حضرت علی7 فرمودند: «من هر چه دارم، از پیغمبر9 دارم.» فرمودند: «عَلَّمَنِی رَسُولُ اللهِ9 أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ یفْتَحُ مِنْ کلِ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ» [38] ، «پیامبر9 هزار چشمه علم را به من تعلیم داد که از هر چشمهای، هزار چشمه دیگر منشعب میشود.» یعنی پیغمبر9، یک میلیون علم را در یک لحظه، به من تعلیم داد. در هنگام ارتحال پیغمبر9، حضرت امیرالمؤمنین7 سرشان را بُردند زیر آن پارچه و قطیفهای که روی صورت پیغمبر9 انداخته بودند. لبشان را نزدیک دهان پیغمبر9 بردند و لیسیدند. همان جا فرمودند: «اقیانوسی از علم به من افاضه شد». امیرالمؤمنین7 هر چه دارد، از پیغمبر9 دارد.

بچّههای علی7 هم میگویند: «هر چه داریم، از بابایمان داریم.» امام حسن7، پیش آخوند مکتبی نرفتهاند که آنجا «الف دو زبر اَند و دو زیر اِند» یا «الف به صدای بالا و صدای پایین» بخوانند. ایشان هر چه دارند، از پدرشان علی7 دارند. در دوره شیخین، خیلی از سؤالاتی را که از حضرت علی7 کردند، ایشان به امام حسن7 حواله می‌کردند. می‌گفتند: «بروید از بچّه‌ام بپرسید.» آمدند از امام حسن7 پرسیدند و ایشان جواب دادند. در حالی که خود آن‌ها نمی‌دانستند!

امام صادق7، آن شخصی است که شاگردان او، «چهارصد اصل» نوشتهاند. هر اصلی از اصولی که آن‌ها نوشتهاند، یک کتاب فقهی است. به جان خودم قَسَم، اگر من مستمعی برجا و طالب ببینم، می‌توانم چهل شب در انواع علوم قرآن که از ناحیه امام صادق7 و امام باقر7 بروز کرده است، مطلب تحویل بدهم.

بچّه‌های مدرسه‌ها! که این قدر به علوم خودتان و ریاضیاتتان می‌لافید! بهترین علوم ریاضی شما، علم شیمی است. این صنایع، این اختراعات، این پیشروی‌ها، همه پیشرفت‌ها، مرهون توسعه دایره علم شیمی است. درست است؟ بزرگترین جمعیت بر روی زمین که در علم شیمی مسلّط هستند، آلمانی‌ها هستند. این جای تردید نیست. ملّت آلمان در علم شیمی، از تمام ملل اروپایی و آمریکایی مقدّم‌تر هستند. آن‌ها بودند که از ملکول به اتم رسیدند و آن‌ها بودند که اتم را شکافتند. توجّه فرمودید؟ و همین آلمانی‌ها، داد می‌زنند که ما ریشه علممان را از «جابربن حیان» داریم. جابربن حیان را به عنوان «أبوالشیمی» تعبیر می‌کنند، یعنی «پدر علم شیمی» و واقعاً همین طور هم هست. من کتاب «سبعه جابری» او را چهل سال قبل گیر آوردم و مطالعه کردم. خودم که چیزی نفهمیدم، ولی به استادهای بزرگ شیمی که نشان دادم، آن‌ها، این کتاب را خیلی محترم شمردند و در نهایت کتاب را از چنگ من در آوردند! کتاب‌های جابربن حیان در شیمی، در رتبه اوّل است.

ریشه شیمی در دنیا، مال اوست. جابر، این علوم را از خانه بی‌بی‌اش آورده است؟ نه! جابر از شاگردهای امام صادق7 است و در کتاب‌هایش مدام می‌گوید: «قالَ سَیدی الصّادق7» یعنی: «مولای من، آقای من، معلّم من، امام صادق7 این چنین گفته است.» پس ریشه شیمی از امام جعفر صادق7 است.

در علوم دیگر هم همین طور است. بروید یک دوره کتاب «بحارالأنوار» علامه مجلسی; را بخوانید. این که من این مرد را بزرگ می‌دارم، بی‌جهت نیست! یک دوره کتاب «بحارالأنوار» را از آن جلد اوّلش تا جلد آخرش بخوانید تا بفهمید علوم اسلامی چیست. تا بفهمید این پیغمبر حجازی9 چه علمی را آورده است که دنیا را در علوم متنوّعه متلألأ کرده است. در علوم متنوّعه بحث دارد، مانند: علوم ریاضی، الهی، حکمت عملی، سیاست مُدُن، تدبیر المنزل، علم اخلاق، مستقلات عقلیه، فروع عملیه، معاملات، عبادات، اقتصادیات، سیاسیات و... اگر بخواهم بگویم، تا نیم ساعت دیگر همین طور ردیف می‌شود. آیا غیر از این خیال می‌کنید؟ بی‌خود بود که پیغمبر9 یک مرتبه دنیا را تکان داد؟

مگر شما خیال می‌کنید خواجه نصیر طوسی، یک مرد بقّالی بوده است؟ ستون فلسفه دنیاست! فلاسفه غربی در مقابل خواجه نصیر طوسی، زانو به زمین زده‌اند. او را «استاد البشر» و «العقل الحادی عشر» می‌گویند. او دنبال حضرت خاتم‌الأنبیاء9 یعنی یک جوان چهل ساله عربی اهل بیابان افتاده است. آیا می‌توان گفت بی‌خود آمده است؟ این علم‌هاست که او را به دنبال پیغمبر9 کشانده است.

صدر المتألّهین شیرازی در همین اصفهان تربیت شده است و چهارصد سال است که فلسفه شرق را در قبضه رفته است. ببینید این آدمی که فلسفه شرق در قبضه او است و چهارصد سال است هر فیلسوفی که آمده، شاگرد او بوده است، ببینید او در مقابل پیغمبر9 چقدر خاضع است. چرا خاضع است؟ در برابر علوم پیغمبر9 خاضع است.

نه تنها شیعه، سنّی هم همین طور است. مگر بزرگان اهل سنّت، به چه مناسبتی زیر بار پیغمبر9 رفته‌اند؟ زیر بار علم پیغمبر9 رفته‌اند که آن علم، سرچشمه‌اش قرآن است. آن علم، ظاهرش قرآن است و باطنش، کلمات پیغمبر9 و ائمّه: است. این علم حجازی که دنیا را مبهوت کرده، مال پیغمبر9 است و در قرآن است.

حال، کمالات قرآن چیست؟ ان شاء الله تعالی اگر زنده باشم و خدا توفیق بدهد، یکی دو تا از کمالاتش را در شب‌های آینده اشاره خواهم کرد.

خدایا به حقّ قرآن عظیم، ما را از پیروی این پیغمبر9 و ائمّه معصومین: دور و مهجور نفرما. نور رسالت این پیغمبر9 و ولایت اوصیای معصومین او: را در دل و اولاد و اعقاب ما، تابان و متجلّی بفرما.

آخر منبر است. به من یک کمکی بدهید. مفت ندهید! بنده، جنس را نسیه نمی‌خرم، نقد می‌خرم! جنس خوب دادی، پول خوب هم می‌دهم! برایتان شعر می‌خوانم. هر چه قدر خوب صلوات فرستادید، من هم بیشتر می‌خوانم. صلوات، یک دعایی برای پیغمبر9 و از دعاهای مستجاب است. چه آرام بفرستید، چه بلند بفرستید، فرقی ندارد. این که ما منبری‌ها می‌گوییم: «بلند صلوات بفرستید»، بی‌خود نمی‌گوییم و دلیل دارد. صلوات بلند، جنبه شعاریت دارد. این حزب‌ها را دیده‌اید؟ توده‌ای و روده‌ای‌ها را دیده‌اید که مشت‌هایشان را گره می‌کنند و باد به گلویشان می‌اندازند و می‌گویند: «زنده باد! زنده باد!» همه‌جایشان را پاره می‌کنند در «زنده باد» گفتن، تا این که شعاریتش قوی باشد!

صلوات، شعار مذهبی ما است. جنبه شعاریتش، وقتی قوی می‌شود که بلند باشد. این که می‌گوییم: «بلند صلوات بفرستید»، برای این که شعار مذهبی‌مان بلند شود و الا فرقی نمی‌کند آرام یا بلند گفته شود. منبری‌ها، به اندازه دوتا بچّه، فهمیده‌اند! حالا از جهت این که شعار مذهبی‌تان قوی باشد و آن‌هایی که در خیابان هستند بفهمند شما این جا تجمّع کرده‌اید، سه تا صلوات بلند بفرستید.

چند شعر از جمال‌الدین عبدالرزاق محمد اصفهانی برای شما می‌خوانم که یکی از آن‌ها بسیار عالی است. [39] آدم ابوالبشر7 به اسم پیغمبر9 متوسّل شد. اسم پیغمبر9 ، دستگیری او را کرد. گفت: «یا حَمِیدُ بِحَقِ مُحَمَّدٍ» [40] .

ای نام تو دستگیر آدم فرّاش دَرَت، کلیم عمران

وی خلق تو پایمرد [41] عالم چاووش رَهَت، مسیح مریم

همین طور هم هست. موسی7 باید شاگردی شاگرد این پیغمبر9 را کند تا چیزی بلد شود! ان شاء الله در شب‌های امیرالمؤمنین7، یک پرده از علم علی7 خواهم گفت و خواهید فهمید موسی7 و عیسی7، شاگردِ شاگردِ این‌ها هستند.

آقاجان!

از نام محمدّیت، میمی

حلقه شده این بلند طارَم

چقدر عالی گفته است! تا کنون هیچ کسی این چنین نگفته است! نظامی گنجوی گفته است:

حلقه حا را کالف اقلیم داد لاجرم او یافت از آن میمودال

طوق ز دال و کمر از میم داد دایره دولت و خط کمال

نظامی گنجوی خوب گفته، ولی به خوبی این شاعر اصفهانی نگفته است! جمال‌الدین عبدالرزاق می‌گوید: اسم تو، محمّد9 است. اوّل اسمت، «م» است. میم، حلقه دارد. درست است یا نه؟ می‌گوید: این چرخ دوّار که می‌بینی، این حلقه «میمِ» اسمِ تو است. حال، «ح» آن بماند؛ «م» دومش بماند؛ «د» آن هم بماند.

از نام محمدّیت، میمی

حلقه شده این بلند طارَم

آقاجان!

کونین [42] نَواله‌ای ز جودت

افلاك طفیلی وجودت [43]

یک سفره‌ای پهن کرده‌ای؛ یک لقمه‌اش، دنیا و آخرت است.

یا رسول الله! قرآن را آوردید. جان همه ما قربان شما شود. همین قرآن را پسرتان امام حسین7 شروع به خواندن و قرائت کردند.

من بگویم و شما هم بنالید. عوض این که بیایند لبش را ببوسند، عوض این که به احترام قرآن، او را محترم بشمارند، لب قرآن خوان پسرت را زیر چوب خیزران...

سر و تشت زر و دُرج گُهر و چوب یزید

کو زباني که بگوید دهانِ که شکست

التماس دعا دارم! افسوس وقت تنگ می‌شود، نمی‌توانم زیاد مصیبت بخوانم. دلم می‌خواهد در همین یکی دو کلمه، شما اشک بریزید و فیضی به من برسانید.

زن‌ها بلند بنالند! زینب3 خیلی گریه کرد. شما هم بلند بنالید.

چوب خِزْران بستان، اي فلك از دست يزيد

آسمان بر سر بُبْريده نسوزد دل مست

ای وای! همان طوری که آن لامذهب چوب می‌زد، یک وقت دیدند یک خانمی از جا بلند شد، دست برد و گریبانش را پاره کرد!

اگر دست و سر شما کمک کند و با دست بر سر بزنید، جا دارد.

حضرت زینب3 در آن مجلس عوام، در آن مجلس نامحرمان، بی‌طاقت شده است! از جا بلند شد و گفت: «وا محمّداه!» [44]

[1] . اعراف: 52

[2] . رعد: 43

[3] . آل عمران: 7

[4] . بينة: 7

[5] . نحل: 90

[6] . توبة: 36

[7] . بقره: 1 / آل عمران: 1 / عنكبوت: 1 / روم: 1 / لقمان: 1 / سجدة: 1

[8] . اعراف: 1

[9] . رعد: 1

[10] . مريم: 1

[11] . يونس: 1 / هود: 1 / يوسف: 1 / ابراهيم: 1 / حجر: 1

[12] . طه: 1

[13] . بحارالأنوار، ج52، ص84 به نقل از كمال الدين و تمام النعمة

[14] . شوري: 1-2

[15] . «أَنَّ النَّبِيَّ9 قَالَ لِجَابِرٍ: أَ لَا أُعَلِّمُكَ أَفْضَلَ سُورَةٍ أَنْزَلَهَا اللهُ فِي كِتَابِهِ؟ قَالَ: بَلَى، عَلِّمْنِيهَا. فَعَلَّمَهُ الْحَمْدَ أُمَ الْكِتَابِ» (وسائل الشيعة، ج6، ص232)؛ همچنين در روايات، از سوره حمد به «امّ القرآن نيز تعبير شده است».

[16] . «قال الرضا7: قال اميرالمؤمنين7: كَانَ رَسُولُ اللهِ9 ... يَقُولُ فَاتِحَةُ الْكِتَابِ هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي.» (بحارالأنوار، ج89، ص227 به نقل از عيون اخبار الرضا7)

[17] . «عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ7 قَالَ: لَوْ قُرِئَتِ الْحَمْدُ عَلَى مَيِّتٍ سَبْعِينَ مَرَّةً ثُمَّ رُدَّتْ فِيهِ الرُّوحُ مَا كَانَ ذَلِكَ عَجَباً.» (الكافي، ج2، ص623)

[18] . كوثر: 1-2

[19] . توحيد: 3-4

[20] . «قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ7: ... فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ7 فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَمْ يُنْزِلْ عَلَيْكَ مِنْ سُورَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا فِيهَا فَاءٌ وَ كُلُّ فَاءٍ مِنْ آفَةٍ مَا خَلَا الْحَمْدَ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِيهَا فَاءٌ... .» (بحارالأنوار، ج89، ص261 به نقل از دعوات راوندي)

[21] . توحيد: 2

[22] . «لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِيَ الَّذِي آتَانِيَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْإِيمَانَ وَ الدِّينَ وَ الشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ». (التوحيد (للصدوق)، ص92)

[23] . «أن عليا عليه‌السّلام منبع الأنوار، و آية الجبار، و صاحب الأسرار الذي شرح لابن عباس في ليلة و طفاء حتى طفى مصباحها صباحها في شرح الباء من بسم الله، و لم يتحول إلى السين و قال: لو أشاء لأوقرت أربعين بعيرا من شرح بسم الله الرحمن الرحيم.» (ثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج3، ص500)

[24] . نساء: 113

[25] . انشراح: 1

[26] . بحارالأنوار، ج16، ص210 و ج68، ص382

[27] . بحارالأنوار، ج16، ص231

[28] . اعراف: 199

[29] . عنكبوت: 49

[30] . حديث ثقلين، به الفاظ و طرق متعدد و در منابع مختلف نقل شده است؛ به عنوان نمونه: بحارالأنوار، ج23، ص106 تا 155

[31] . نساء: 83

[32] . إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمي)، ج1، ص12

[33] . اعراف: 52

[34] . البقرة : 43 و 110 / الحج : 78 / النور : 56 / المجادلة : 13 / المزمل : 20

[35] . اسراء: 78

[36] . «الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَاعَشَرَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.» (بحارالأنوار، ج36، ص282)

[37] . علق: 1

[38] . دلائل الإمامة، ص236؛ همچنین نگاه کنید: بحارالأنوار، ج26، ص29 و 30

[39] . وی از شعرای قرن ششم است.

[40] . بحارالأنوار، ج44، ص245

[41] . پایمرد: نتیجه، هدف، ثمره.

[42] . کونین: دنیا و آخرت

[43] . ادامه اشعار جمال‌الدین محمد اصفهانی

[44] . «... وَ أَمَّا زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ أَهْوَتْ إِلَى جَيْبِهَا فَشَقَّتْهُ ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ تُفْزِعُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهْ! يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللهِ! يَا ابْنَ مَكَّةَ وَ مِنَى! يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ! يَا ابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى! قَالَ: فَأَبْكَتْ وَ اللهِ كُلَّ مَنْ كَانَ فِي الْمَجْلِس...» (بحارالأنوار، ج45، ص132 / اللهوف على قتلى الطفوف (ترجمه فهری)، ص179)